

نگاهی تاریخی به ملی شدن صنعت نفت

در آغاز سده بیستم، «آنتوان کتابچی»، بانی و دلال قراردادی شد که پیامدهای آن، هم در عرصه بین الملل و هم در امور داخلی ایران، تغییرات شگرف و بنیادینی به وجود آورد. وی که بوی نفت به مشامش خورده بود، در این باره با یک سرمایه دار خطر پذیر انگلیسی به نام «ویلیام ناکس داری» مذاکره کرد. داری از سرمایه داران بنامی بود که در تجهیز عوامل تولید و کسب سود، کارنامه درخشانی داشت. کتابچی با استناد به مطالعات یک زمین شناس فرانسوی، وجود منابع سرشار نفت در ایران را به داری وعده داد. به این ترتیب، نماینده داری راهی ایران شد تا برای دستیابی به این منابع سرشار، امتیاز نامه ای دریافت کند. در سال ۱۲۸۰ داری با پرداخت رشوه هایی که کتابچی دلال آن بود و با توشیح ملوکانه مظفرالدین شاه، حق انحصاری اکتشاف، استخراج و بهره برداری، حمل و نقل، فروش نفت و فرآورده های نفتی و تمام عملیات مربوط به منابع نفت ایران را به مدت ۶۰ سال، به دست آورد. مخالف خوانی روس ها نیز مانع از عقد چنین قراردادی میان داری و مظفرالدین شاه نشد. آنها تنها توانستند پنج ایالت شمالی را از محدوده امتیاز خارج کنند. در قبال آن، ایران ۲۰ هزار لیره به صورت نقد و ۲۰ هزار لیره به صورت سهام دریافت کرد. طبق قرارداد باید ۱۶ درصد از منافع خالص سالانه تمام شرکت هایی که به موجب این امتیاز تشکیل می شدند، به ایران تعلق می گرفت.

داری برای تأمین هزینه های عملیات اکتشافی، از نیروی دریایی انگلستان استمداد طلبید و سرانجام با همکاری و سرمایه شرکت « نفت برمه»، در حالی که بودجه و صبر و شکیبایی آنها به سر آمده بود، به منابع سرشار نفت دست یافت. در پنجم خرداد ۱۲۸۷ فوران نفت از چاهی در مسجد سلیمان اسباب دگرگونی اوضاع ایران و خاورمیانه را فراهم آورد. جالب این که نزدیک به پنجاه سال پیش از آن در شرایطی مشابه، اولین چاه نفت در آمریکا فوران کرده بود. یک سال پیش از کشف نفت، نهضت مشروطه به سرانجام رسیده و با تشکیل مجلس شورای ملی، اوضاع حکومت و روند تصمیم گیری، شکل دیگری یافته بود. این تحولات، زمینه ساز تغییراتی بود که در سال ۱۳۲۹ به ملی شدن صنعت نفت انجامید.

خبر کشف نفت در ایران به سرعت در سراسر جهان پیچید. دو سال بعد، شرکت نفت انگلیس و ایران، با سرمایه یک میلیون پوند، برای بهره برداری از منابع نفت در ایران تأسیس شد و دیگر محدودیت منابع مالی، مانعی برای تولید و اکتشاف در ایران به شمار نمی رفت. صف های طولانی و چندپشته جلوی بانک هایی که سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را به فروش می رساندند، رونق بازار نفت را نوید می داد.

باتشکیل شرکت جدید، نقش داری در حد یکی از مدیران و سهام داران شرکت تنزل یافت. این شرکت به سرعت رشد کرد. طولی نکشید که اولین پالایشگاه خاورمیانه در آبادان احداث شد و در تاریخ یکم دی ۱۲۹۱ اولین محموله نفتی از آبادان راهی بازار جهانی شد. نیروی دریایی انگلستان که از دیرباز، با نیروی دریایی آلمان رقابتی آشکار

و نهان داشت، برنامه بلند پروازانه تغییر سوخت کشتی ها از زغال سنگ به نفت را در سر می پروراند. به یکباره احساس نیاز به دستیابی به منابع نفت چنان قوت گرفت که در سال ۱۲۹۲، چرچیل در پارلمان حضور یافت و با نطق، به تعبیر نشریه «تایمز لندن» عالمانه، در باب منافع ملی نفتی انگلستان هشدار داد: «اگر نتوانیم به نفت دسترسی یابیم، نخواهیم توانست غله، پنبه و هزار و یک کالای ضروری دیگر را به دست آوریم». این گونه تفکرات روز به روز قوت گرفت. چرچیل در جایگاه رئیس ستاد نیروی دریایی، در اختیار داشتن سهم عمده ای از «شرکت نفت انگلیس و ایران» و قرارداد بلند مدت خرید نفت با این شرکت را برای حفظ توان و آمادگی رزمی نیروی دریایی، ضرورتی گریز ناپذیر تلقی می کرد و سرانجام، چندماه پیش از آغاز جنگ جهانی اول، موفق شد با پرداخت ۲ میلیون لیره، ۵۰ درصد از سهام این شرکت را به خود اختصاص دهد. به این ترتیب، نفت به مؤلفه ای مؤثر در مسائل امنیتی و سیاسی تبدیل شد. در این ایام «شرکت نفت انگلیس و ایران» به سبب ناتوانی در امر بازاریابی و فروش نفت، در وضعیت نامطلوبی قرار گرفته بود. از قرار معلوم، شرکت شل به این شرکت، چشم طمع دوخته بود تا از این وضعیت استفاده و آن را تصاحب کند. اما اقدامات چرچیل سبب شد نه تنها این شرکت مضمحل نشود، بلکه با تقویت آن، بازار مطمئنی برای تأمین نفت مورد نیاز خود به دست آورد. ضمن این که دو نماینده از سوی دولت انگلیس، با حق وتو، در هیئت مدیره این شرکت حضور یافتند تا از نزدیک مراقب منافع نیروی دریایی باشند.

در جریان جنگ اول، این شرکت توانست بدون وقفه جدی به تولید خود ادامه دهد؛ به گونه ای که تولید آن، از روزانه ۱۶۰۰ بشکه در سال ۱۹۱۲ به ۱۸۰۰۰ بشکه در سال ۱۹۱۸ افزایش یافت و تا اواخر سال ۱۹۱۶ یک پنجم از نیاز نیروی دریایی انگلیس را تأمین کرد. به این ترتیب، شرکتی که در پانزده سال نخست تأسیس خود همواره با خطر ورشکستگی دست و پنجه نرم می کرد، با شراکت نیروی دریایی انگلستان، رونق گرفت و سود سرشاری به دست آورد. نمی روید تا امتیاز را لغو کنید. هنوز تشریفات خرید ۵۱ درصد از سهم شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران به پایان نرسیده بود که جنگ جهانی اول آغاز شد. نیروی دریایی انگلیس، بخش عمده ای از نفت مورد نیاز خود را از این شرکت و با قیمتی پایین تر از قیمت نفت در بازار جهان، خریداری می کرد. همین موضوع یکی از زمینه های اختلاف میان دولت ایران و شرکت بود.

در آغاز قرن چهاردهم شمسی، تحولات بی شماری در ایران روی داده بود. با کودتای رضاخان، سلسله قاجار منقرض شد و در سال ۱۳۰۴ رضاخان تاج شاهی به سر نهاد. در این ایام، اهمیت اقتصادی و سیاسی نفت برای مردم و زمامداران آشکار شده بود و نشانه هایی از بهبود اوضاع اقتصادی در بخش های مختلف به چشم می خورد که متأثر از تزریق درآمدهای نفتی بود. میزان تولید نفت همواره سیر صعودی داشت، اما درآمدهای نفتی پرنوسان بود. برای نمونه، درآمد نفتی در سال ۱۳۰۶ نزدیک به ۱/۴ میلیون لیره بود، اما در سال بعد به ۰/۵ میلیون لیره کاهش یافت. این مسئله خشم رضا شاه را برانگیخته بود و مردم نیز بر این باور بودند که توطئه ای از سوی دولت انگلیس

در کار است. کسی باور نمی کرد که این نوسان ها ممکن است ناشی از تغییر ناگهانی قیمت نفت و فرآورده های نفتی باشد. به موجب امتیاز نامه داری، شرکت می بایست ۱۶ درصد از منافع خالص خود و تمامی شرکت های تابعه را به دولت ایران پرداخت کند. اما از قرار معلوم، شرکت به بهانه های مختلف و با حساب سازی های غیر قابل بررسی، از پرداخت بخشی از آن طفره می رفت. در سال ۱۳۱۰ به یکباره درآمد ایران به کمتر از یک چهارم سال قبل کاهش یافت. رضاخان که خلق و خوی منحصر به فردش زبانزد عام و خاص بود، تاب نیاورد و به کابینه دستور داد، برای رفع سوء تفاهم ها، با شرکت وارد مذاکره شود.

تیمورتاش، وزیر مقتدر دربار، این وظیفه را به دوش گرفت. رضاخان که مذاکرات طولانی را بر نمی تابید، یک روز به هیئت دولت آمد و پرونده را داخل بخاری انداخت و با خشم و غضب فریاد زد: « نمی روید تا امتیاز را لغو کنید» به این ترتیب، در آذر ۱۳۱۱ امتیاز داری طبق دستور به طور یک جانبه لغو شد. حسن تقی زاده در نامه ای به «جاکس»، مدیر شرکت، الغای امتیاز داری را به طور رسمی اعلام کرد. اما رضاخان خیلی زود فهمید (به او فهمانده شد؟) که به شیوه های رضاخانی، نمی توان هر مشکلی را حل کرد.

در مذاکرات، چند مسئله به بحث گذاشته شده بود. یکی این که تخفیف های شرکت به نیروی دریایی انگلیس در عمل سهم ایران را از منافع شرکت می کاست؛ دیگر این که شرکت حاضر نبود مطابق قرارداد سهمی از منافع شرکت های تابعه به ایران پرداخت

کند. همچنین دولت، خواهان تضمین حداقل درآمد مشخص سالانه، کاهش حوزه شمول امتیاز، رفع حق انحصاری حمل و نقل و تأمین مصرف داخلی ایران به قیمت مناسب بود که در هیچ یک از این موارد، توافقی حاصل نمی شد. شرکت طی ۱۹ سال اول (منتهی به سال ۱۳۱۰)، بر روی هم، ۵۶/۳ میلیون تن نفت از ایران برداشت و صادر کرد. از ۴۹/۵ میلیون لیره سود خالص در این دوره، نزدیک به ۱۰ میلیون لیره نصیب ایران شده بود. شرکت نفت انگلیس و ایران از تمام امکانات خود برای حل سریع این مسئله به نفع خود بهره برد. از جمله این که دولت بریتانیا بی درنگ شکواییه ای علیه ایران به دبیر کل «جامعه ملل» تسلیم کرد و خواستار رسیدگی فوری به آن شد. نیازی به این کار نبود، چون دولت ایران فوری به مذاکره تن درداد. بررسی این شکایت تا تعیین نتیجه مذاکرات به تعویق افتاد. مذاکرات از فروردین ۱۳۱۲ آغاز شد و در کمتر از یک ماه به عقد «قرارداد ۱۳۱۲» (۱۹۳۳) منجر و پس از تصویب مجلس به اجرا گذارده شد. به موجب این قرارداد، حوزه شمول امتیاز به ۱۰۰ هزار مایل مربع (یک چهارم امتیاز داری) کاهش یافت، حق انحصاری احداث و نگهداری خطوط لوله منتفی شد، بکارگیری نیروی کار ایرانی در اولویت قرار گرفت و مبلغی برای آموزش دانشجویان ایرانی در رشته صنعت نفت اختصاص یافت. اما در عوض، زمان اعتبار قرارداد از تاریخ امضا به مدت ۶۰ سال تعیین شد، پایه پرداخت سهم ایران از ۱۶ درصد سود خالص سالانه به ۴ شیلینگ برای هر بشکه تغییر کرد. در واقع میزان ثابت و مطمئن و تأثیر ناپذیری از نوسان های بازار برای ایران در نظر گرفته شد. اما این تغییر به هیچ روی به معنای

افزایش سهم ایران نبود. این قرارداد با امتیاز داری تفاوت ماهوی نداشت و عوارضی در پی داشت که بیشتر تحولات دهه بعد، ناشی از آن بود. هر چند که امضای این قرارداد، در آن هنگام، موفقیتی بزرگ جلوه داده شد. حسن تقی زاده، وزیر مالیه وقت، با امضای این قرارداد باری بر دوش خود گذاشت که ۱۴ سال بعد، هنگامی که تلاش کرد آن را بر زمین نهد، اوضاع کشور به کلی متحول شده بود. درد دل و اعتراف او در مجلس، مشروعیت این قرارداد را به کلی مخدوش کرد. این بار مردی کارآزموده در مقابل شرکت نفت انگلیس قد برافراشت که به خوبی می دانست چگونه می توان با قدرت مردم و برای استیفای حقوق مردم، مبارزه کرد و پیروز شد.

استیفای حقوق ایران از نفت جنوب در جریان جنگ دوم جهانی، دسترسی و عدم دسترسی به منابع نفت، نقش تعیین کننده ای در تعیین سرنوشت جنگ ایفا کرد. قدرت های بزرگ پیروز در جنگ، هنوز از تب و تاب جنگ خارج نشده بودند که مذاکراتی را برای تسلط بر منابع نفت خاورمیانه از جمله، ایران، آغاز کردند. برای مثال، «کافتارادزه» در رأس هیئتی از شوروی به ایران آمد تا امتیازی مشابه قرارداد نفت جنوب، در قسمت های شمالی به دست آورد.

وی در دیدار با شاه - که کشورش هنوز در اشغال متفقین بود- یادآور شد که آینده روابط ایران و شوروی به پاسخ دولت ایران به این پیشنهاد بستگی دارد. در همان اوان که بحث امتیاز خواهی شوروی نقل محافل بود، دکتر مصدق، در اولین اقدام خود در زمینه نفت، طرحی دو فوریتی به مجلس تقدیم کرد که در یازدهم آذر ۱۳۲۳ با تصویب



مجلس به صورت قانون درآمد. براساس این قانون، هرگونه مذاکره رسمی و غیررسمی به منظور اعطای امتیاز نفت، ممنوع شد. پیشنهاد مصدق به شوروی این بود که دولت شوروی، سرمایه لازم را برای استخراج نفت در اختیار ایران بگذارد و در عوض ایران متعهد شود که نفت تولید شده را به طور انحصاری به دولت شوروی بفروشد. پس از جنگ دوم جهانی، شوروی از تخلیه ایران خودداری کرد و پس از غائله آذربایجان، طبق موافقت نامه «قوام-ساد چیکف»، قرار شد که شرکت مختلطی میان ایران و شوروی تشکیل و امتیاز نفت شمال ایران به مدت ۵۰ سال به این شرکت واگذار شود. اما این موافقت نامه برای اجرا به تصویب مجلس نیاز داشت. مجلس در جلسه مورخ ۲۹ مهر ۱۳۲۶ نه تنها این موافقت نامه را رد کرد، بلکه «واگذاری هرگونه امتیاز استخراج نفت و مشتقات آن، به خارجی ها و ایجاد هر نوع شرکت برای این منظور که خارجی ها در آن به وجهی از وجوه سهام باشند را مطلقاً ممنوع کرد» نمایندگان مجلس برای حفظ موازنه بین انگلیس و شوروی و برای کاستن از عصبانیت شوروی، تبصره ای در قانون یادشده گنجانند که براساس آن دولت مکلف شده بود «در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور، اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن، مورد تضییع واقع شده است، به خصوص راجع به نفت جنوب، به منظور استیفای حقوق ملی، مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد» حتی پیشنهاد کنندگان و تصویب کنندگان این قانون نمی دانستند که شعله های آتشی که برافروخته اند تا به کجا زبانه خواهد کشید. دولت نخست تصویری کرد که این تبصره



تنها یک اقدام نمادین برای کاهش اقدام های تلافی جویانه و عناد ورزانه شوروی است، اما قوام دستور شروع مذاکرات با شرکت نفت را به وزارت دارایی ابلاغ کرد. هر چند که دولت او دیر نپایید و در کمتر از دو ماه پس از تصویب این قانون سقوط کرد.

دولت حکیمی جد و جهدی در این باره نکرد. پس از او دولت هژیر که در خرداد ۱۳۲۷ برسرکار آمد، اجرای این قانون را در برنامه خود قرار داد. اما در عمل، مذاکرات جدی در

دولت دوباره ساعد ( آبان ۱۳۲۷) آغاز شد. گلشاییان، وزیر دارایی وقت، ریاست هیئت ایرانی و « نویل گس»، یکی از مدیران شرکت، ریاست هیئت شرکت نفت را به عهده داشتند. در آن هنگام ونزوئلا قرارداد امتیازی بر مبنای سهم ۵۰-۵۰ را به اجرا گذاشته

بود و دولت عربستان نیز در مذاکرات خود با طرف های خارجی همین سهم را خواسته بود. گلشاییان نیز با استناد به قبول تسهیم ۵۰-۵۰ در ونزوئلا تلاش می کرد شرکت را

متقاعد سازد که در اصل سهم منافع تجدید نظر شود، اما گس با این اصل به کلی مخالف بود و تنها به پاره ای از تعدیلات در قرارداد رضایت می داد. در تب و تاب

مذاکرات یادشده، سیدحسن تقی زاده که خود در جایگاه وزیر مالیه وقت، قرارداد ۱۳۱۲

را به امضا رسانده بود، در جلسه مورخ هفتم بهمن ۱۳۲۷ مجلس، طی سخنانی در باره جریان انعقاد و امضای قرارداد ۱۳۱۲ مدعی شد که او در این جریان تنها «آلت فعل» و

در واقع فاعل شخص رضا شاه بوده است که «بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست

برگردد». سخنان او در آن حال و هوا موج تازه و سهمگینی علیه شرکت نفت به راه

انداخت و مشروعیت و اعتبار قرارداد ۱۳۱۲ را به کلی مخدوش کرد. درآمد دولت ایران

بابت این قرارداد در قیاس با قراردادهای دیگری که در منطقه خاورمیانه، از جمله عراق، باب شده بود، بسیار کم بود و اسباب کدورت خاطر و احساس غبن را در افکار عمومی و دولت مردان به وجود آورده بود؛ به گونه ای که درخواست ۵۰ درصد سهم از منافع شرکت حق طبیعی و مسلم ایران تلقی می شد و هرگونه پیشنهادی که کمتر از این سهم نصیب ایران می کرد، ناعادلانه و پیشنهاد دهنده آن خائن لقب می گرفت. سرانجام با رایزنی های مقامات دولتی انگلیس و مداخله شاه « قرارداد الحاقی گس - گلشائیان » در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۲۸ به امضا رسید و دو روز بعد برای تصویب به مجلس تقدیم شد. مصدق و ملی شدن صنعت نفت لایحه نفت یا همان قرارداد الحاقی گلشائیان، سبب بدنامی گلشائیان شد و عناوینی چون جیره خوار شرکت نفت، سر سپرده استعمار و خائن برای او به ارمغان آورد. از قرار معلوم، او نیز این قرارداد را برای استیفای حقوق ملت ایران کافی نمی دانست و به استناد نامه هایی که از او به جا مانده، با اکراه امضای خود را پای آن گذاشته بود. لایحه نفت در حالی به مجلس پانزدهم تقدیم شد که دیگر عمر مجلس آن دوره رو به پایان بود و فرصتی برای بحث و بررسی جامع بر روی آن باقی نبود. اما نمایندگان مخالف، به ویژه حسین مکی، با سخنرانی های طولانی مانع از رأی گیری درباره آن شدند و تصمیم نهایی را در باره نفت، تا تشکیل مجلس شانزدهم به تعویق انداختند.

در اثنای برگزاری انتخابات مجلس شانزدهم، جبهه ملی تشکیل شد و هشت تن از نامزدهای متعلق به این گروه وارد مجلس شدند. دکتر مصدق بالاترین رأی تهران را از آن خود کرد و به همراه پنج تن از دیگر اعضای جبهه ملی به عضویت کمیسیون ۱۸ نفره نفت در آمد. این کمیسیون پس از بحث و بررسی هایی که از ۳۰ خرداد ۱۳۲۹ آغاز شده بود، در تصمیم جلسه مورخ ۴ آذر، لایحه نفت را برای استیفای حقوق ایران کافی ندانست و آن را رد کرد. در همان جلسه، جبهه ملی پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت را مطرح کرد، اما کمیسیون آن را نپذیرفت. ماه بعد مجلس نیز، نظر کمیسیون نفت را تأیید کرد.

در همان ایام، توافق عربستان سعودی بر مبنای سهم ۵۰-۵۰ به امضا رسید. این امر موضع طرف ایرانی را در مذاکرات تقویت می کرد. شرکت نفت نیز دیگر به قاعده ۵۰-۵۰ رضایت داشت تا شاید فکر ملی کردن نفت فراموش شود. رزم آرا به کلی در حل این مشکل درمانده بود. او در تاریخ ۲ اسفند در جمع اعضای کمیسیون نفت مجلس، موافقت خود را با اصل ملی شدن نفت اعلام کرد، اما مدعی شد که شتاب زدگی در این کار به صلاح نیست. مقامات شرکت نفت به کلی هراسان شده بودند. آنها ضمن پذیرش اصل پنجاه - پنجاه با جد و جهد تمام، به دنبال آن بودند که مسئله ملی شدن به کلی فراموش شود و برای تحقق این هدف، دولت خود را به یاری طلبیدند. در تاریخ ۱۲ اسفند، سفیر انگلیس به اتفاق « نورث کرافت »، نماینده شرکت، به ملاقات رزم آرا رفت و مخالفت

انگلستان را با هرطرحی که متضمن ملی شدن صنعت نفت، هرچند در آینده دور باشد، اعلام کرد. از قرار معلوم، آنها سرکلاف را گم کرده بودند؛ چرا که مسائل مربوط به این بحث به کلی از اراده و اختیار دولت خارج شده بود. افکار عمومی و اوضاع مجلس به گونه ای بود که دولت نمی توانست برای جلوگیری از این امر اقدام مؤثری بکند. به همین دلیل، آنها خیال انحلال مجلس را نیز در سر می پروراندند. برای این کار، دستور شاه مورد نیاز بود. اوضاع شاه نیز متزلزل تر از آن بود که بتواند چنین خطری را به جان بخرد. آیت ... کاشانی و فداییان اسلام از عموم طبقات جامعه دعوت کردند تا برای گوش فرا دادن به سخنرانی ۱۲ اسفند در باب «مقدرات ایران و نفت» در مسجد سلطانی (شاه) گرد آیند. در این تب و تاب، رزم آرا مجدانه می کوشید تا تصمیم گیری در این باره را به تعویق اندازد. اما روز ۱۶ اسفند گلوله خلیل طهماسبی، از اعضای «فداییان اسلام»، رزم آرا را از پای در آورد. فدای آن روز در حالی که جامعه را شور و شغف و اعضای مخالف کمیسیون نفت را رعب و وحشت فرا گرفته بود، مصدق پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت را یک بار دیگر به رأی گذارد که این بار به اتفاق آرا تصویب شد.

شرکت نفت هنوز امید داشت نمایندگان وابسته به انگلستان که تعداد آنها در مجلس کم نبود، با نظر کمیسیون مخالفت ورزند و این امر را عقیم گذارند، اما اوضاع بحرانی تر از آن بود که نماینده ای جرأت کند برخلاف انتظار افکار عمومی رأی دهد. در جلسه مورخ ۲۴ اسفند مجلس، از ۱۳۱ نماینده تنها ۹۵ نفر در جلسه حضور یافتند و گزارش

کمیسیون نفت را به اتفاق آرا تایید کردند. مجلس سنا هم در تاریخ ۲۹ اسفند گزارش مجلس را تصویب کرد. به این ترتیب، نوزده سال ۱۳۳۰ به کام مردم، شیرین تر از هرسال دیگر شد. این نهضت، تازه اولین گام موفقیت آمیز را برداشته بود و تا به سر منزل مقصود رسانیدن این هدف، راه درازی درپیش داشت. شرکت نفت انگلیس و ایران به تکاپو افتاده بود تا به هر ترتیب ممکن، مانع از تحقق اصل ملی شدن نفت شود. تا آنجا که به دولت متبوع خود، اشغال نظامی آبادان و در اختیار گرفتن مناطق نفتی را توصیه کرد. دیگر شرکت های نفتی نیز از فراگیر شدن این نهضت در سایر مناطق نفتی جهان به ویژه خاورمیانه نگران بودند.

مصدق که خود طلایه دار این نهضت بود، مشکلات و دردهای فراوانی را به جان خرید تا امورات نفت را به سود ملت سر و سامان دهد. او که سمت نخست وزیری را نیز به عهده گرفته بود، با استقبال از میانجی گری مقامات آمریکایی تلاش کرد تا ضمن اجرای اصل ملی شدن نفت، اختلاف های موجود را مسالمت آمیز حل و فصل کند. اما فشارهای اقتصادی و سیاسی خارجی به تدریج توان دولت را تحلیل برد. توطئه گری های مداوم عمال انگلیس، اقدامات نابخردانه حزب توده، دودوزه بازی های آمریکا و ... زمینه ساز انشقاق در میان نقش آفرینان این نهضت شد و کام استقلال طلبان آزادی خواه را تلخ کرد.

مصدق این نهضت را چنان به پیش برد که دولت های بزرگی، چون آمریکا و انگلیس، برای تأمین منافع خود در ایران، به ناچار ننگ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به جان خریدند. به این ترتیب، مصدق اگرچه از مسند نخست وزیری افتاد، اما برمسندی نشست که تا به حال برقرار و پا بر جاست.